

واکاوی مجازات‌های کودک از منظر فقه امامیه^۱

احسان علی اکبری بابوکانی^۲

دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی، رشته‌ی فقه و مبانی حقوق اسلامی، مشهد، ایران.

رضا عباس‌پور^۳

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گناباد، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی،

گناباد، ایران.

حسین ناصری^۴

دانشیار دانشگاه فردوسی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، مشهد، ایران.

چکیده

آنچه که در فقه امامیه درباره‌ی مجازات و تنبیه کودک آمده است، مطلق ممنوعیت نیست و با توجه به مقتضیات و شرایط خاصی، شارع مقدس ممنوعیت آن را مرتفع نموده است. در بادی امر عنوان اولیه در مجازات و تنبیه حرمت است و این ظهور بدوی در کودک به طریق اولی صادق است و موارد جواز آن در نوع افراد و هم‌چنین کودک تحت عنوان موارد خاص جعل شده است. تعزیر و تنبیه، دو عنوان کلی هستند که موارد خاص جواز تنبیه و مجازات را شامل می‌شوند. هر چند اکثر فقها در تنبیه بدنی کودک، این دو عنوان را تفکیک نکرده‌اند، اما به نظر می‌آید از آنجا که در برخی موارد خاص به آن اشاره نموده‌اند، تفکیک این دو عنوان ضروری است؛ چه آن‌که موارد، حکم، شرایط و بسیاری از لوازم این دو عنوان با هم متفاوت است و ثمرات عملی قابل توجهی در تفکیک این دو عنوان وجود دارد. بسیاری از ضوابط و شرایط تنبیه و مجازات بدنی کودک در کتب فقهی بررسی نشده است.

واژگان کلیدی: فقه امامیه، کودک، مجازات، تنبیه، تأدیب، تعزیر.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۳/۱۶؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۴/۲۵

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): 22aliakbari@gmail.com

۳. پست الکترونیک: abbaspor@yahoo.com

۴. پست الکترونیک: naseri@gmail.com

مقدمه

شخصیت کودکان از دوران کودکی و خردسالی شکل می‌گیرد و ابزارها و شیوه‌های گوناگونی در جهت تربیت کودک از منظر علوم تربیتی و به خصوص روایات و متون اسلامی وجود دارد تا جایی که حتی در این علوم برخی مسائل همانند رضاع، محیط، خوراک و... بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. از آنجایی که موضوع فقه افعال و رفتار اختیاری و ارادی افراد مکلف می‌باشد، بنابراین بایسته است راه‌کارهای تربیتی، رفتاری و کنترلی رفتار افراد نیز جزو حوزه‌ی مباحث فقهی مورد اهتمام واقع گردد و به عبارتی فقه، هدایت و مهار رفتار و اعمال مکلفان را در چارچوب دین متکفل است و از این رو قلمروی دین، هدایت، تربیت و تنظیم رفتار افراد، که کودکان نیز ذیل آن است، را در برمی‌گیرد. چه آن‌که احکام فقهی دایر مدار مصالح و مفاسد هستند و هر یک از دستورات دینی و تکالیف شرعی همانند واجبات و محرمات دارای آثار تربیتی است و اگر از نظر فقه بر جواز تأدیب کودک اشاره و در یک محدوده‌ی خاص تجویز شده، بدون تردید آثار اخلاقی و تربیتی آن لحاظ گردیده است. از سویی هدف اصلی دین نیز تربیت است و همه‌ی ابعاد وجود انسان در بستر تربیت شکل می‌پذیرند. تربیت براساس موازین قرآن کریم بر پایه‌ی دو اصل کلی خوف و رجا شکل می‌یابد. در امر تربیت کودک، تنبیه او از مهم‌ترین مظاهر اصل خوف محسوب می‌شود. در ذیل مبحث مقدار خوف و رجا و نسبت متقابل آن‌ها در تربیت کودک، موارد غیر جایز تنبیه بدنی، موارد جایز آن، شرایط و چگونگی حکم آن‌ها لزوم بررسی می‌یابد و این مسأله را ایجاد می‌کند که در چه صورت مجازات کودک جایز و در چه حال ممنوع است؟ از سوی دیگر متکفل این امور از منظر شریعت چه کسی است به عبارت دیگر اعمال (موارد جایز) مجازات در صورت وجود به دست چه کسی است؟

۱. شناسه‌ی واژگان

در هر موضوع و علمی پرداختن به مبادی آن ضرورت دارد و تعاریف از جمله مهم‌ترین مسایلی است که در هر علم و در هر گفتاری باید به جدّ مورد اهتمام باشد تا از اطاله و بیراهه رفتن احتراز گردد. براین اساس ابتدا قبل از ورود و ارائه‌ی مباحث ماهوی فقهی پیرامون مجازات‌های جعل شده در شریعت اسلامی در مسیر تربیت کودک به مقتضای بحث از هر یک از مسایل مورد بحث به بررسی مبادی تصویری و احیاناً تصدیقیه آن بحث می‌پردازیم.

۱.۱. معناشناسی تنبیه

مهم‌ترین و شاید اصلی‌ترین واژه‌ای که برای مجازات کودک بازشناسی آن اهمیت دارد، واژه-ی تنبیه می‌باشد. از لحاظ لغوی تنبیه، هشدار دادن و خارج کردن از تنبلی (مهیار، ۱۴۱۰ هـ. ق، ص ۶۷) از غفلت درآوردن (فراهیدی، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۴، ص ۶۰) پند، نصیحت، ملامت، سرزنش، سیاست و عقوبت (نفیسی، ذیل «تنبیه») گفته شده است.

شاید اصل معنی تنبیه، همان متوجه ساختن و هشیار کردن است و اگر به معنای دیگری مانند سرزنش، نصیحت، عقوبت و مانند آن آمده به این سبب است که در آن‌ها نوعی متوجه ساختن و هشیار نمودن وجود دارد و البته طبق این بیان هر سرزنش و عقوبتی معنای تنبیه ندارد، بلکه به سرزنش و عقوبتی که هشیارکننده باشد، تنبیه گفته می‌شود. معنای اصطلاحی تنبیه که در این مقاله مدنظر است «ضرب و زدن» می‌باشد و طبق معنای لغوی مذکور، هدف و اساس این زدن و ضرب، متوجه ساختن و بیدار نمودن از غفلت می‌باشد.

۱.۲. معناشناسی کودک

کودک؛ انسان نابالغ را گویند که هنوز به سن بلوغ نرسیده است. بلوغ در لغت به معنای رسیدن است (طریحی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۵، ص ۷) و در اصطلاح بلوغ به معنی رسیدن انسان به کمال طبیعی خود و رسیدن به حد نکاح و تولید مثل می‌باشد. بلوغ یک امر طبیعی است و مانند الفاظ عبادات نیست که تنها با بیان شارع روشن شود. بنابراین اموری مانند احتلام حیض و حمل از علایم بلوغ است هر چند شارع به آن‌ها اشاره نکرده باشد. زیرا عرف و لغت به‌طور یقین و قطع در این موارد حکم به بلوغ می‌کند. اما در مواردی مانند سن و سال که بر عرف مشتبه است باید به بیان شارع رجوع کرد (نجفی، بی‌تا، ج ۲۶، ص ۴-۵). بنابراین اجماع فقها بر اینست که احتلام، حیض و حمل از علایم بلوغ به شمار می‌روند (مغنیه، ۱۴۲۱ هـ. ق، ج ۵، ص ۹۱).

در مورد موی درشتی که در زیر شکم و بالای عورت می‌روید نیز روایات بسیاری وارد شده و بر طبق این روایات، فقها فتوا داده‌اند تا آن‌جا که ادعای اجماع شده که این مورد نیز از علایم بلوغ به شمار می‌رود (طباطبائی، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۹، ص ۲۳۸).

اما درباره‌ی روییدن موهای جاهای دیگر بدن از جمله موهای صورت اختلاف وجود دارد و مشهور آن‌را از علایم بلوغ نمی‌دانند (مغنیه، ۱۴۲۱ هـ. ق، ج ۵، ص ۹۲).

ملاک دیگری که برای بلوغ ذکر شده سن و سال می‌باشد. فقها اجمالا قبول دارند که سن از علایم بلوغ است. یعنی اگر هیچ یک از نشانه‌های قبلی در فردی پیدا نشد ولی سن او به سن مقرر رسید آن فرد بالغ است. آن چه در آن می‌توان ادعای اختلاف کرد اینست که بلوغ در چه سنی حاصل می‌شود.

در مورد پسرها مشهور اینست که سن بلوغ، پایان پانزده سال قمری می‌باشد که این قول به روایاتی مستند است که در صورت ضعف سند به دلیل این که مشهور فقها این روایات را پذیرفته‌اند، ضعف سند آن‌ها جبران می‌شود. در مقابل این قول، قول دیگری وجود دارد که سن بلوغ را در سیزده سالگی و چهارده سالگی می‌داند که این قول نیز مستند به روایاتی است که به دلیل ضعف سند و اعراض فقها از آن‌ها مورد پذیرش بسیاری قرار نگرفته است (انصاری، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۰۹-۲۰۷).

اما در مورد دخترها دو قول وجود دارد یکی قول مشهور که پایان نه سال قمری را سن بلوغ آن‌ها می‌شمارد که این قول به روایاتی مستند است و این روایات نزد فقها پذیرفته شده است. قول دیگر قول غیر مشهور است که سن بلوغ دختران را ده سالگی می‌داند. مستند این قول تنها یک روایت است و مشهور فقها این روایت را بر تمام شدن نه سال و ورود در ده سالگی (یعنی طبق قول مشهور) حمل کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۱۲).

البته دو روایت وجود دارد که در آن سن سیزده سالگی را سن بلوغ دختران می‌شمرد. ولی هیچ‌یک از فقها به آن عمل ننموده است (انصاری، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۱۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۳۶؛ اشتهازدی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۵، ص ۱۵۷) روشن است که اعراض فقها نسبت به آن‌ها اطمینان به مضمون آن‌ها را از بین می‌برد.

۲. عناوین مجازات کودک

۲.۱. عنوان اولیه

تنبیه کودک از مصادیق ظلم است. ظلم نیز چه از طریق نقل (غافر، ۵۲؛ آل عمران، ۱۵۱؛ اعراف، ۴۱ و ۴۴؛ ابراهیم، ۲۲؛ شوری، ۴۵؛ انسان، ۳۱) و چه از طریق عقل حرام است.

۲.۲. عنوان ثانویه

تنبیه بدنی کودک می‌تواند وسیله و ابزاری باشد تا به وسیله‌ی آن کودک تربیت گردد و یا حداقل از کار زشت خود دست بکشد. برای رسیدن به این هدف باید تمام لوازم آن سنجیده شود و صرف قصد نسبت به آن کافی نیست.

اشکال - تنبیه بدنی کودک باعث خلل در شخصیت روحی کودک می‌شود. از جمله این خلل می‌توان به حس انتقام‌جویی، بی‌اعتمادی، خشونت، نافرمانی، ضعف اراده و مانند آن اشاره کرد (عطاران، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۷۲-۶۷).

بررسی

اول - اثرات تنبیه بدنی کودک با توجه به شرایط، افراد و بسیاری امور دیگر متفاوت است و این‌طور نیست که در تمام شرایط آثار منفی مذکور بر آن مترتب باشد. ما در این قسمت صرفاً می‌خواهیم به‌طور اجمال جواز تنبیه کودک را به وسیله‌ی آثار مثبتی که در پی دارد، اثبات کنیم و همین که مستشکل با ما همراه باشد که در برخی موارد آثار منفی مذکور مترتب نبوده و ممکن است آثار مثبت نسبت به تنبیه وجود داشته باشد، اشکال او نسبت به مدعای ما از بین می‌رود. البته اگر مستشکل با ما در این امر همراهی نکند ما از او می‌خواهیم که دلیل مدعای خود را بیاورد که به چه دلیل تنبیه در همه‌ی موارد باعث بروز آثار منفی در کودک می‌شود؟ آیا صرف این‌که ما یک عده از کودکان را در این امر مورد آزمایش قرار دهیم کفایت می‌کند که حکم آن‌را نسبت به همه‌ی موارد تعمیم دهیم؟ درحالی‌که ممکن است موافقان تنبیه نیز آن‌را در موارد بسیاری آزمایش کرده و اثرات مثبت آن را بر روی افراد مختلف مشاهده کرده باشند.

دوم - خوف و رجا دو محور کلیدی در تربیت انسان است.^۱ همان‌طور که بدون رجا تربیت ممکن نیست بدون خوف نیز سخن از تربیت صرف الفاظی بیش نیست. قرآن کریم نیز در آیات بسیاری این دو محور مهم را بیان نموده و ضرورت آن‌ها را متذکر می‌شود (اعراف، ۵۶؛ رعد، ۱۲ و ۲۱؛ انبیاء، ۴۹؛ روم، ۲۴؛ سجده، ۱۶؛ فاطر، ۱۸؛ زمر، ۲۳؛ انسان، ۷؛

۱. امور محوری در تربیت باید به وسیله‌ی وحی روشن شود، زیرا تربیت با روح انسان سر و کار دارد و روح پیچیده‌تر از آن است که عقل ناقص بشری بتواند در مورد آن سخن بگوید.

ملک، ۱۲). به فرض اگر تنبیه کودک به خودی خود موضوعیت نداشته باشد، اما از آن جهت که راه و وسیله‌ای برای ایجاد خوف نسبت به کودک است می‌تواند مفید باشد.

سوم - همان‌طور که تنبیه کردن در بعضی شرایط ممکن است باعث ایجاد اثرات سوء و نامطلوب نسبت به کودک گردد چه بسا صرف‌نظر کردن از تنبیه کودک در صورت ارتکاب یک عمل زشت و ناپسند نیز اثرات سوء دیگری برای او داشته باشد و چه بسا اثرات سوء تنبیه نکردن از اثرات سوء تنبیه کردن بسیار بیش‌تر باشد.

چهارم - اگر نگاهی جامع به تنبیه کودک داشته باشیم، از دو جنبه می‌توان آنرا مورد توجه قرار داد. جنبه‌ی اول نگاهی فردی و جنبه‌ی دوم نگاهی اجتماعی است که با توجه به افراد و کودکان دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد. اگر به فرض قبول کنیم که اشکال‌کننده نگاه درستی نسبت به جنبه‌ی اول دارد، اما از این نمی‌توان گذشت که جنبه‌ی اجتماعی آنرا نادیده گرفته است. اثراتی مانند تشویق کودکان دیگر به اعمال ناپسند، از بین رفتن قباحت عمل ناشایست، پایمال شدن حقوق دیگران از جمله مواردی است که از عدم تنبیه کودک ممکن است حاصل شود.

۳. مصادیق عنوان ثانویه

۳.۱. تعزیر

۳.۱.۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی تعزیر

در لغت به معنی منع، رد، نصرت، یاری و تعظیم می‌باشد (قرشی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ج ۴، ص ۳۳۸-۳۳۹) در اصطلاح به عقوبتی، تعزیر می‌گویند که مقدارش مشخص نیست و نسبت به هر معصیتی که حد و كفاره دربارهی آن وجود ندارد جاری می‌گردد. قول مشهور مقدار تعزیر به قاضی یا حاکم و به حسب آن‌چه که او مصلحت ببیند، موکول کرده است، اما حداکثر آن باید کم‌تر از مقدار حدود باشد (صدر، ۱۴۲۰ هـ. ق، ج ۹، ص ۱۱۶). در برخی موارد خاص، تعزیر نسبت به کودک انجام می‌گیرد که شرایط و موارد آن با تعزیر افراد مکلف متفاوت است.

۳.۱.۲. جواز تعزیر نسبت به کودک

الف. روایات: در روایات به تعزیر کودک تصریح شده است که به مواردی از آن اشاره می‌شود:

شیخ حرعاملی در ابواب سرقت بابی منعقد ساخته تحت عنوان «بَابُ حُكْمِ الصَّبِيَانِ إِذَا سَرَقُوا» که در آن شانزده روایت را با مضامین مختلف ذکر کرده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۸، ص ۲۹۳). محدث نوری نیز تحت همین عنوان ده روایت را جمع‌آوری نموده است (نوری، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۱۸، ص ۱۴۲). این روایات دلالت بر تعزیر صبی دارند، زیرا در بسیاری از آن‌ها امر به بریدن اطراف انگشتان و خراشیدن انگشتان می‌نماید و واضح است که این مجازات‌ها با تأدیب که در کیفیت، تنبیهی سبک و خفیف است نمی‌سازد. در برخی از آن‌ها نیز مجازات کودک با لفظ تعزیر ذکر شده است.

شیخ حرعاملی و محدث نوری بابی دارند تحت عنوان «أَنَّ غَيْرَ الْبَالِغِ إِذَا زَنَى بِالْبَالِغَةِ فَعَلَيْهِ التَّعْزِيرُ» که جمعا در آن نه روایت ذکر شده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۸، ص ۸۱؛ نوری، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۱۸، ص ۴۶). در یکی از این روایات به عنوان تعزیر تصریح شده است. در چهار روایت نیز به ضرب کم‌تر از حد اشاره دارد و روشن است که برای ضرب کم‌تر از حد تنها عنوان تعزیر صدق می‌کند.

ب. کلام فقها: در کلام فقها، در موارد بسیاری به لفظ تعزیر در مورد کودک تصریح شده از جمله مواردی که تصریح به اجرای تعزیر نسبت به کودک شده است (طوسی، ۱۴۰۰ هـ. ق، ص ۷۰۴؛ ابو الصلاح حلبی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ص ۴۱۷؛ حلی، الجامع للشرایع، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۵۵۵؛ حلی، مختلف الشیعه، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۹، ص ۲۱۸؛ محقق حلی، هـ. ق، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۲۴؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱۳، ص ۱۸۶؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۱۸۲). تا آن‌جا که برخی فقها در مورد جواز اجرای تعزیر کودک ادعای اجماع نموده‌اند (مرعشی نجفی، بی‌تا، ص ۳۷؛ طباطبائی، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۱۶، ص ۸۳).

ج. تعارض حدیث رفع با جواز تعزیر کودک: امیرالمؤمنین "علیه السلام" می‌فرمایند: «قلم از سه عده برداشته شده از کودک تا این‌که به سن بلوغ برسد و از مجنون تا این‌که جنون او از بین برود و از انسان خواب تا این‌که بیدار شود» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۱، ص ۴۵).^۱ چه بسا توهم شود که این روایت دلالت به عدم جواز تعزیر کودک داشته باشد. این توهم به‌وسیله دو امر ذیل از بین می‌رود:

۱. «عَنِ ابْنِ طَلْحَانَ قَالَ أُنِيَ عُمَرُ بِأَمْرٍ مَجْنُونَهُ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ عَلِيٌّ "عَلَيْهِ السَّلَامُ" أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيَقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ».

اول- برخی از فحول فقها مانند شیخ انصاری گفته‌اند منظور از قلم در این روایت قلم مؤاخذه‌ای است که نسبت به افراد بالغ قرار داده شده است. یعنی مؤاخذه‌ای که نسبت به افراد مکلف وجود دارد نسبت به کودک وجود ندارد، نه این که هیچ‌گونه مجازاتی نسبت به کودک وجود ندارد. در این صورت تعزیر کودک موضوعاً (تخصصاً) از حدیث رفع خارج است (انصاری، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۳، ص ۲۸۴؛ خویی، بی تا، ج ۳، ص ۲۶۳؛ اصفهانی کمپانی، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۲، ص ۲۴).

دوم - ممکن است بگوییم منظور از قلم در این روایت، مطلق مؤاخذه است؛ یعنی این روایت هر گونه مؤاخذه و مجازاتی را نسبت به کودک منتفی می‌داند و این روایت به‌وسیله‌ی ادله‌ی تعزیر تخصیص می‌خورد. یعنی هیچ مؤاخذه‌ای نسبت به کودک وجود ندارد، مگر موارد خاص تعزیر که برای آن‌ها دلیل متقن داریم (اراکی، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۱، ص ۲۵۰؛ نائینی، ۱۳۷۳ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۷۴؛ یزدی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۴).

۳.۲. واژه‌ی تأدیب

۳.۲.۱. **معنای لغوی تأدیب:** تأدیب، مصدر فعلی ادب است که در لغت به معنای اخلاق نیکو، علم و دانش، معاقبه و مجازات نمودن (طریحی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۲، ص ۵)، ظرافت و حسن استفاده (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۱، ص ۲۰۶)، تمرین نفس به یادگیری، استعمال امر پسندیده و مورد ستایش، سرزنش، وعده دادن، ضرب و زدن (سعدی، بی تا، ص ۱۷) و مانند آن آمده است.

۳.۲.۲. **معنای اصطلاحی تأدیب:** اما در اصطلاح فقها و روایات، تأدیب در دو معنای ذیل به کار برده شده است:

الف - ضرب مترادف با تعزیر: در بیشتر روایات و فتاوی فقها تأدیب به معنی تعزیر به کار رفته (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ص ۴۱۶) و حتی یکی از معنای لغوی تعزیر نیز تأدیب می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۴، ص ۵۶۲).

ب - ضرب غیر مترادف با تعزیر: در برخی موارد خاص، تأدیب به معنای تعزیر نیست، بلکه ضربی است که با تعزیر از جهات مختلف متفاوت است.

البته بسیاری فقها به تفکیک تعزیر و تأدیب - در موارد خاص و از جمله در مورد کودک - تصریح ندارند و علت این امر این است که هیچ‌گاه در فقه به‌طور مستقل و مجزا به بحث

ضرب کودک، شرایط، حدود و قصور آن پرداخته نشده است ولی به نظر می‌رسد که فقها به حقیقت این دو عنوان در بسیاری از موارد التفات داشته‌اند. در فقه الرضا "علیه السلام"^۱ این‌گونه آمده است: «تعزیر ما بین یازده و هشتاد و نه ضرب است و تأدیب ما بین سه تا ده ضرب است» (قمی، ۱۴۰۶ هـ. ق، ص ۳۱۰). شیخ طوسی می‌نویسد: «وقتی که زن ناشزه می‌شود، مرد می‌تواند او را به عنوان تأدیب بزند و نه به عنوان تعزیر» (طوسی، ۱۳۸۷ هـ. ق، ج ۸، ص ۶۹). محقق حلی در موردی که انسان سوگند یاد می‌کند که عبدش را بزند این مسأله را مطرح می‌کند که آیا واجب است انسان سوگندش را انجام دهد یا نه؟ سپس در این مسأله حکم به وجوب نموده: «این که ما می‌گوییم که انسان باید قسمش را انجام دهد در صورتی است که قسم بر اقامه‌ی حد یا تعزیر واجب یاد کند. اما در مورد تأدیب - که به مصالح دنیوی بر می‌گردد - شایسته‌تر این است که عفو کند و در این صورت کفاره‌ای به گردن او نیست» (محقق حلی، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۳۹). از این عبارات محقق حلی روشن می‌شود هر چند که نسبت به تأدیب فصل جداگانه‌ای در فقه ما وجود ندارد، اما تفاوت تأدیب و تعزیر برای فقها بسیار روشن و بدیهی بوده چه این که فقهایمانند عمیدی (عمیدی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۳، ص ۲۰۷)، صیمری (راشد صیمری، ۱۴۲۰ هـ. ق، ج ۳، ص ۴۸۸)، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۱۱، ص ۲۷۳) و صاحب‌جوهر (نجفی، بی‌تا، ج ۳۵، ص ۳۲۶) در ذیل کلام مرحوم محقق به تفکیکی که ایشان بین تأدیب و تعزیر کرده اشاره نموده و آنرا پذیرفته‌اند. شهید ثانی درباره‌ی حکم ضرب یتیم می‌گوید: «ضرب یتیم در صورتی که نسبت به آن قصد تعزیر شود، واجب است و هنگامی که به آن قصد تأدیب شود، مستحب است» (شهید ثانی، ۱۴۲۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۶۵).

علاوه بر شواهد بسیاری که در کلام فقها درباره تفکیک بین تعزیر و تأدیب وجود دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۱۵، ص ۴۱؛ نجفی، بی‌تا، ج ۴۱، ص ۶۳۷ و ج ۳۵، ص ۳۲۶؛ تبریزی، جواد، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۴۷۶ و ۴۷۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۱۱، ص ۲۷۲؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ج ۲، ص ۹۳؛ منتظری، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۴۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ هـ. ق، ص ۴۲۴، ۴۲۵).

۱. در مورد فقه الرضا "علیه السلام" برخی از محققین معاصر گفته‌اند فتاوی صدوق بوده است و آن قدر نزد فقها اهمیت داشته که در مواقعی که نص خاصی وجود نداشته، فقها به این کتاب رجوع می‌کردند (منتظری، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۵۷؛ روحانی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۳۹ و ۴۱).

در روایاتی که مربوط به تنبیه کودک است نیز به این تفکیک اشاره شده است. توضیح این- که در مورد تعزیر کودک نیز روایاتی وجود دارد که مقدار تعزیر کودک را در مورد جرائم دارای حد به مقدار کم‌تر از حد می‌داند. در صحیح‌های ابی بصیر از امام صادق "علیه السلام" نقل شده که حضرت فرمودند: در مورد کودکی که به سن ده سالگی نرسیده و با زنی زنا کرده فرمودند: «کودک به مقدار کم‌تر از حد شلاق می‌خورد» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۸، ص ۸۱). در روایت ابن بکیر از امام صادق "علیه السلام" می‌پرسد که کودکی که به سن بلوغ نرسیده و با زنی زنا می‌کند چه حکمی دارد؟ حضرت می‌فرماید: «کودک به مقدار کم‌تر از حد زده می‌شود» (همان).

این دسته از روایات مقدار تعزیر کودک را به اندازه کم‌تر از حد معرفی می‌کند. ولی در روایات دیگری ضرب کودک با تعبیر تأدیب آمده و تنها تا مقدار ده ضرب جایز دانسته شده است (همان، ص ۵۱ و ۳۷۳ و ۳۷۲؛ قمی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۴، ص ۷۳). در این دسته از

۱. فقها این روایت را صحیح ذکر کرده‌اند (حلی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۹، ص ۱۵۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۱۴، ص ۳۶۵؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱۳، ص ۱۴؛ نجفی، بی تا، ج ۲۶، ص ۳۸).

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ "عليه السلام" رُبَّمَا ضَرَبْتَ الْغُلَامَ فِي بَعْضِ مَا يَحْرُمُ فَقَالَ وَ كَمْ تُضْرِبُهُ فَقُلْتُ رُبَّمَا ضَرَبْتُهُ مِائَةً فَقَالَ مِائَةٌ مِائَةٌ فَأَعَادَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ قَالَ حَدَّ الرَّزِيِّ اتَّقَى اللَّهَ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَكَمْ يَنْبَغِي لِي أَنْ أُضْرِبَهُ فَقَالَ وَاحِدًا فَقُلْتُ وَ اللَّهُ لَوْ عَلِمَ أَنِّي لَا أُضْرِبُهُ إِلَّا وَاحِدًا مَا تَرَكَ لِي شَيْئًا إِلَّا أَفْسَدَهُ فَقَالَ فَأَنْتَيْنِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا هُوَ هَلَاكِي إِذَا قَالَ فَلَمْ أَزَلْ أَمَا كِسُهُ حَتَّى بَلَغَ خَمْسَةَ ثُمَّ غَضِبَ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنْ كُنْتَ تُدْرِي حَدَّ مَا أُجْرِمَ فَأَقِمِ الْحَدَّ فِيهِ وَ لَا تَعَدَّ حَدُّوَ اللَّهِ.

۲. عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ "عليه السلام": أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ "عليه السلام" أَلْقَى صَبِيحًا الْكَتَّابَ الْوَاهِحَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ لِيُخَيَّرَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ أَمَا إِنَّهَا حُكُومَةٌ وَ الْجَوْرُ فِيهَا كَالْجَوْرِ فِي الْحُكْمِ أَلْبَلَّغُوا مُعَلِّمَكُمْ إِنْ ضَرَبْتُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ فِي الْآدَابِ أَقْتَصَّ مِنْهُ.

۳. عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ "عليه السلام" فِي آدَابِ الصَّبِيِّ وَ الْمَمْلُوكِ فَقَالَ خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ وَ ارْتُق.

۴. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ "صلى الله عليه وآله وسلم" أَكْثَرُ مِنْ عَشْرَةِ أَسْوَاطٍ إِلَّا فِي حَدٍّ وَ أَدْنَى فِي آدَابِ الْمَمْلُوكِ مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَى خَمْسَةٍ. لفظ حد در این جا معنی عامی می‌دهد که تعزیر را در نیز در بر می‌گیرد، زیرا دیده نشده که کسی قائل باشد که تعزیر باید کم‌تر از ده ضرب باشد. بنابراین نوعی از ضرب وجود دارد که تنها تا ده عدد در آن جایز است و این نوع از ضرب نه حد است و نه تعزیر که به قرینه‌ی کلمه‌ی «آدب» که در روایت آمده فهمیده می‌شود که این نوع از ضرب تأدیب نام دارد.

روایات بر عکس روایات قبلی که تا مقدار کم‌تر از حد، جواز ضرب داده شده بود، تنها تا مقدار محدودی مانند سه پنج شش و ده ضرب اجازه ضرب داده شده است. روشن است این روایات از مورد روایات قبلی - که مربوط به تعزیر کودک و در مورد جرائم دارای حد بود - انصراف داشته و عنوان آن با عنوان آن‌ها فرق می‌کند. با توجه به تعبیری که در خود روایات وجود دارد می‌توان پی برد که روایت‌های دسته اول مربوط به تعزیر است و روایات دسته دوم مربوط به تأدیب است. روایات مربوط به تأدیب را عموم فقها پذیرفته و بر طبق آن‌ها فتوا داده‌اند از این‌رو حجیت آن‌ها احراز می‌شود (طوسی، ۱۴۰۰ هـ. ق، ص ۷۳۲؛ حلی، ابن ادریس، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۳، ص ۵۳۴؛ محقق حلی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ج ۳، ص ۳۵۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۱۴، ص ۴۵۴؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱۳، ص ۱۷۹؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، ج ۱۰، ص ۹۱ و ۹۲؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۱۰، ص ۵۴۱ و ۵۴۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۱۶، ص ۶۰؛ نجفی، بی‌تا، ج ۴۱، ص ۴۴۴ و ۴۴۵؛ خوانساری، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۷، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ شهید اول، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ج ۲، ص ۲۸۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ هـ. ق، ص ۴۲۵؛ مؤمن قمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۲۴).

۳.۳. تمایز تعزیر با تأدیب

۳.۳.۱. از جهت کمیت و کیفیت - تأدیب با رفق و نرمی در کیفیت همراه است و نیز کمیت تأدیب حداکثر ده ضرب است، اما تعزیر این‌گونه نیست.

۳.۳.۲. از جهت ضارب و مضروب - تفاوت دیگر این دو در فرد ضارب و مضروب می‌باشد، تأدیب تنها وظیفه‌ی ولی و معلم نسبت به کودک، مولی نسبت به عبد و زوج نسبت به زوجه می‌باشد. اما تعزیر با اذن حاکم انجام می‌شود و او می‌تواند نسبت به عموم مردم آن‌را انجام دهد. البته بعضی تعزیر را به‌وسیله‌ی ولی نیز جایز می‌دانند و آن‌را مختص به حاکم نمی‌دانند که بحثش در ادامه خواهد آمد.

۳.۳.۳. از جهت ضمان و عدم ضمان - در صورت تعدی و بروز تلف در مورد تعزیر - طبق قول مشهور - ضمان وجود ندارد ولی در تأدیب ضمان وجود دارد (تبریزی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۴۷۶ و ۴۷۷).

۳.۳.۴. از جهت موارد - موارد تعزیر نسبت به کودکان تنها در مورد جرائم دارای حدود و در مواردی که باعث تضییع حقوق مسلمین است، می‌باشد. اما موارد تأدیب کودک شامل بقیه اموری است که نسبت به مکلفین واجب و حرام شمرده می‌شود.

۳.۳.۵. از جهت حکم وجوب و استحباب - حکم تعزیر، وجوب و حکم تأدیب، استحباب است.

۴. مصادیق تعزیر و تأدیب

۴.۱. مصادیق تعزیر کودک

۴.۱.۱. روایت یزید کناسی - در روایت یزید کناسی از امام باقر "علیه السلام" درباره‌ی کودکی که پدرش برای او زوجه‌ی تزویج کرده و قبل از این‌که به بلوغ برسد، دخول انجام می‌شود، سؤال می‌کند که آیا بر کودک حد جاری می‌شود؟ حضرت می‌فرماید: «اما حدود کاملی که بر انسان بالغ جاری می‌شود نسبت به او انجام نمی‌شود ولی در حدود بر طبق سنش و سن پانزده سالگی به او تازیانه می‌زنند و حدود خداوند در مورد بندگانش از بین نمی‌رود و حقوقی که بین مسلمین وجود دارد نیز از بین نمی‌رود» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۰، ص ۲۷۸). سند این روایت صحیحه می‌باشد و برخی از فقها از آن به عنوان صحیحه یاد کرده‌اند (خوانساری، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۷، ص ۴؛ خوبی، بی‌تا، ج ۴۱، ص ۲۰۸؛ سبزواری، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۲۱، ص ۲۳۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ هـ. ق، ص ۲۱). در عبارت «يُجْلَدُ فِي الْحُدُودِ كُلِّهَا عَلَى قَدَرِ مَبْلَغِ سِنِّهِ» که در عبارت یزید کناسی آمده است، دو دلالت قابل توجه وجود دارد:

اول - این عبارت دلالت بر تعزیر کودک دارد و دلالت بر تأدیب او ندارد به دلیل این‌که ضرب را مقید به خفیف و سبک بودن نکرده است، زیرا تأدیب، ضربی سبک و خفیف است ولی تعزیر این‌گونه نیست. فقها در مورد این روایت یعنی زنا‌ی کودک حکم به تعزیر و نه تأدیب داده‌اند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱۳، ص ۱۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ هـ. ق، ص ۴۲۴؛ مؤمن قمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۴).

دوم - مورد تعزیر در عبارت فوق تنها جرایم دارای حد است و شامل دیگر جرایم نمی‌شود. به تعبیر دیگر حدود در این عبارت به معنی خاص آن است و نه به معنی عام آن. زیرا امام "علیه السلام" در جواب از مورد زنا‌ی کودک می‌فرماید: «حدود کاملی که بر انسان

بالغ جاری می‌شود، نسبت به او انجام نمی‌شود ولی در حدود بر طبق سنش به او تازیانه می‌زنند». از تعبیر «در حدود بر طبق سنش به او تازیانه می‌زنند»، با توجه به سیاق معلوم می‌شود که تنها دربارہی جرائم دارای حدود می‌توان به کودک تازیانه زد. کلمه‌ی حد و حدود دو بار قبل از این نیز در این روایت به کار رفته است که در بار اول و دوم آن به معنای خاص آمده است. بدین جهت بسیار بعید است که بار سوم به معنای عام باشد. معنای عام حد، خلاف اصل و ظاهر است و حمل معنی بر آن نیاز به دلیل دارد. ظاهراً از تعلیلی که در جملات آخر روایت کناسی وارد شده بود، به این که «حقوقی که بین مسلمین وجود دارد، از بین نمی‌رود»، استفاده می‌شود که تعزیر کودک هر جایی که موجب تضییع حقوق مسلمین شود نیز جایز است.

۴.۱.۲. روایت حلبی - در روایت حلبی از امام صادق "علیه السلام" نقل می‌کند در کتاب علی "علیه السلام" آمده که در مورد حدود، حضرت با (تمام) تازیانه و با نصف آن و با بعضی از آن می‌زد و وقتی نزد امیرالمؤمنین "علیه السلام" پسر بچه و دختر بچه نابالغی می‌آوردند، حضرت حدی از حدود الهی را تعطیل نمی‌کرد. راوی پرسید: چگونه حضرت آن‌ها را می‌زد؟ امام "علیه السلام" فرمود: «حضرت تازیانه را از وسط یا از ثلث آن می‌گرفت سپس به اندازه سن و سالشان آن‌ها را می‌زد و حضرت حدی از حدود الهی را تعطیل نمی‌کرد» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۸، ص ۱۱). این روایت نزد فقها به عنوان صحیحہ شناخته شده است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱۳، ص ۱۵؛ مجلسی، ۱۴۰۶ هـ. ق، ج ۱۰، ص ۴؛ مؤمن قمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۲). از نظر دلالت نیز این که در روایت آمده است «در مورد حدود، حضرت با (تمام) تازیانه و با نصف آن و با بعضی از آن می‌زد»، دلالت بر این دارد که حضرت در مورد حدود، فرد نابالغ را مجازات می‌نمود. این که حضرت به عنوان حاکم عهده‌دار این امر می‌شود، نشان می‌دهد که موضوع مسأله تعزیر و نه تأدیب است.

بر اساس این دو روایت در مواردی که نسبت به آن‌ها برای مکلفین حد جاری می‌شود و در مواردی که باعث تضییع حقوق مسلمین می‌شود کودک تعزیر می‌شود. اما در غیر این دو مورد (از جمله در مواردی که نسبت به آن‌ها برای مکلفین تعزیر جاری می‌شود) نمی‌توان کودک را تعزیر کرد. زیرا در غیر از این دو مورد نص یا تصریحی وجود ندارد و عنوان اولیه‌ی تنبیه کودک یعنی حرمت استصحاب می‌شود.

۴.۲. مصادیق تأدیب کودک

در ابتدای روایت اسحاق (که قبلاً ذکر شد) این‌گونه وارد شده است: «رَبِّمَا ضَرَبْتُ الْعُلَامَ فِي بَعْضِ مَا يَحْرُمُ». این تعبیر می‌رساند که تنها در اموری که نسبت به مکلفین حرام است، می‌توان کودک را تأدیب نمود.

اما در روایات دیگر تأدیب این قید وجود ندارد و در آن‌ها فقط درباره مقدار و کیفیت ضرب سخن به میان آمده و موارد تأدیب در آن‌ها ذکر نشده است و از این جهت این روایات اجمال دارد. با وجود شک در موارد تأدیب با توجه به عنوان اولیه باید به قدر متیقن آن اکتفا نمود و قدر متیقن از موارد تأدیب اموری است که نسبت به مکلفین معصیت به حساب می‌آید. بنابراین - طبق عنوان اولیه - تأدیب تنها در مواردی که نسبت به مکلفین معصیت به حساب می‌آید، جایز است و در بقیه موارد جایز نیست.

۵. ولایت بر تعزیر و تأدیب

۵.۱. تعزیر کودک توسط ولی

حاکم اسلامی بر عموم مسلمین ولایت دارد و فقها اجماع دارند که حاکم می‌تواند حدود و تعزیرات را اجرا کند. ولی آیا ولی کودک نیز می‌تواند عهده‌دار تعزیر گردیده و به جای حاکم فرزندش را تعزیر کند، یا تعزیر تنها به دست حاکم است؟

۵.۱.۱. نظریه‌ی اول - این نظریه که متعلق به شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۰ هـ. ق، ص ۳۰۱)، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۲، ص ۱۶)، علامه‌ی حلی (حلی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۴، ص ۴۶۳)، شهید اول (شهید اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۲، ص ۴۸)، یحیی بن سعید حلی (حلی، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۵۴۸) و عمیدی (عمیدی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۳، ص ۵۹۹) می‌باشد، این است که ولی کودک می‌تواند به جای حاکم، عهده‌دار اجرای حد شود. دلیل اصلی این نظریه ظاهراً روایت اسحاق بن عمار است که این روایت قبلاً ذکر شد. عبارت «ای اسحاق اگر می‌دانی که نسبت به جرمی که انجام داده، حد بر او جاری می‌شود پس حد را بر او جاری کن» در این روایت مدعای این قول را اثبات می‌کند.

۵.۱.۲. نظریه‌ی دوم: ابن ادریس (ابن ادریس، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۲، ص ۲۴)، سلار (سلار، ۱۴۰۴ هـ. ق، ص ۲۶۱)، ابن زهره (حلی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۴۲۵)، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۶۱)، ابن زهره (حلی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۴۲۵)، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۲۶۱)

ق. ج ۳، ص ۱۰۶)، محقق کرکی (محقق کرکی، ۱۴۱۴ هـ. ق. ج ۳، ص ۴۸۹) و صاحب‌جوهر (نجفی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۳۸۹) معتقدند که غیر فقیه نمی‌تواند بر روی فرزند و اهل خود اجرای حد نماید. دلیل اصلی این نظریه روایت حفص است. در این روایت حفص از امام صادق "علیه السلام" می‌پرسد اقامه‌ی حد بر عهده‌ی کیست حاکم یا قاضی؟ و امام "علیه السلام" می‌فرماید: «اقامه‌ی حدود بر عهده‌ی کسی است که حکم به دست اوست» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق. ج ۲۷، ص ۳۰۰). در این روایت پیش‌فرض راوی این بوده که افرادی مانند ولی، اجازه‌ی اجرای حد را ندارند و از آن جهت که امام "علیه السلام" نسبت به این پیش‌فرض تقریر نموده از این رو خود این پیش‌فرض حجت می‌باشد. اما باید گفت که در این روایت تعبیر حد به کار رفته و بحث ما در مورد تعزیر است. در نتیجه با این روایت نمی‌توان اثبات نمود که تعزیر نیز تنها به دست حاکم یا قاضی است و ولی نمی‌تواند آن را اجرا نماید. بلکه در مورد تعزیر باید با توجه روایت اسحاق، حکم به جواز تعزیر توسط ولی نمود.

۵.۲. افراد مجاز به تأدیب

۵.۲.۱. پدر - شکی نیست، پدر که ولی کودک است می‌تواند فرزند خود را تأدیب نماید. زیرا قدر متیقن از روایات تأدیب این است که پدر این اجازه را دارد که فرزندش را تأدیب کند.

۵.۲.۲. معلم - بر طبق روایت سکونی که قبلاً ذکر شد، معلم نیز می‌تواند کودک متعلمش را تأدیب کند.

۵.۲.۳. وصی - در صورتی که پدر کودکی از دنیا برود، وصی نیز می‌تواند تأدیب را انجام دهد. مستند این جواز، روایت غیاث بن ابراهیم از امام صادق "علیه السلام" است که حضرت می‌فرماید: امیرالمؤمنین "علیه السلام" فرمود: «یتیم را در مورد آنچه که فرزندت را می‌زنی، بزن». این روایت از نظر سند صحیح است. بنابراین به وسیله‌ی آن می‌توان حکم به جواز تأدیب توسط وصی داد.

۵.۳. افراد غیرمجاز به تأدیب کودک

هیچ فردی غیر از افراد مجاز که در بالا ذکر شد حق تأدیب کودک را ندارد. البته افرادی هستند که اجازه‌ی تأدیب ندارند. ولی به هر حال در مورد آن‌ها محل تأمل وجود دارد که به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۵.۳.۱. حاکم

با توجه به موارد تعزیر و تأدیب روشن است که حاکم ولایت در تعزیر کودک دارد. اما در تأدیب کودک بعید است که بتوان گفت اولاً و بالذات حاکم ولایت دارد. زیرا دیده نشده که هیچ فقیه‌ی مثلاً در صورتی که کودکی دروغ بگوید و یا در صورتی که کودک نمازش را ترک کند حکم به جواز تأدیب توسط حاکم دهد. زیرا برخی از این موارد در مورد افراد مکلف نیز محل تأمل است چه برسد به کودکی که غیرمکلف است. البته در صورتی که ولی، شکایت فرزندش مثلاً در مورد ترک نماز را نزد حاکم ببرد، حاکم می‌تواند از آن جهت که مفسده اتفاق نیفتد کودک را مورد ضرب قرار دهد. تفاوت این دو مورد در این است که تعزیر در دست حاکم است، اما تأدیب در دست ولی است. موضوع تعزیر مفسده و موضوع تأدیب، تربیت است. در صورتی که ولی شکایت فرزندش را نزد حاکم ببرد از جهت جلوگیری از ایجاد مفسده، می‌توان حکم به جواز ولایت حاکم داد. ولی در غیر این صورت بعید است که بتوان حکم به ولایت حاکم داد.

۵.۳.۲. جد پدری

به نظر می‌رسد که جد پدری با این‌که در اموال نکاح و مانند آن‌ها ولایت دارد، اما نمی‌تواند کودک را تأدیب کند. زیرا به ولایت او در این مورد تصریح نشده است و در این مورد شک می‌کنیم و با وجود شک در مورد آن به عنوان اولیه که حرمت است، برمی‌گردیم.

۵.۳.۳. مادر

مادر نیز همانند جد پدری نمی‌تواند کودک را تأدیب کند. زیرا دلیل به خصوصی در مورد او وارد نشده است و با وجود شک در ولایت او، عنوان اولیه یعنی حرمت جاری می‌شود.

۶. حکم تعزیر و تأدیب

۶.۱. حکم تعزیر کودک

حکم تعزیر کودک، وجوب می‌باشد. در روایت کناسی درباره‌ی تعزیر کودک در جرائم دارای حد، تعبیر «یجلد» به کار رفته است. در ادله‌ی خاص نیز در مورد سرقت کودک تعابیری مانند یُعزِّر، عَزَّر (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۸، ص ۲۹۳ و ۲۹۴) و در مورد زنا ی کودک تعبیر «یجُلِّد» و مانند آن ذکر شده است (همان، ص ۸۲). در این تعابیر از صیغه‌ی امر

استفاده نشده است، بلکه ماضی یا مضارع تعزیر و مانند آن به صورت جمله‌ی خبریه یا انشائیه به کار برده شده است. در علم اصول به اثبات رسیده است ظهور این تعبیرات قوی‌تر از ظهور امر در وجوب است (محقق خراسانی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۱، ص ۷۰). در روایت حلبی (که قبلاً ذکر شد) نیز امام "علیه السلام" می‌فرماید: «حضرت حدی از حدود الهی را تعطیل نمی‌کرد». هم‌چنین درباره‌ی تعزیر کودک در مواردی که باعث تضییع حقوق مسلمین می‌شود، تعبیر «لَا تَبْطُلُ حُدُودَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ» بیان شده است. این عبارات دلالت دارد بر این‌که مواعی مانند کودکی (در مورد جرائم دارای حد) باعث نمی‌گردد که مجازات در جرائم دارای حد تعطیل شود، بلکه نسبت به کودک در این موارد باید تعزیر انجام بگیرد.

۶.۲. حکم تأدیب کودک

فضاله از امام باقر و صادق "علیهما السلام" نقل می‌کند که از حضرت شنیدم می‌فرمود: «... هنگامی که فرزندت هفت سالش تمام شد به او بگویند صورت و دو کف دستش را بشوید. پس هنگامی که این کار را کرد، به او بگویند نماز بخواند. سپس او را رها کنید تا نه سالش تمام شود. وقتی نه سالش تمام شد به او وضو را (کامل) یاد دهید و برای آن کودک را بزیند و او را امر به نماز کنید و برای آن او را بزیند» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۴، ص ۲۰). هم‌چنین از پیامبر "صلی الله علیه وآله وسلم" نقل شده که حضرت فرمودند: «فرزندانتان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و در ده سالگی آن‌ها را برای نماز بزیند» (نوری، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۹). چه بسا به‌وسیله‌ی این دو روایت در مورد نماز و وضوی کودک بتوان حکم به وجوب تأدیب کودک نمود. زیرا در روایت دوم امر به ضرب شده و در روایت فضاله نیز عبارت ضَرْبٌ وجود دارد که در آن فعل ضرب به صورت ماضی به کار رفته است. اما باید گفت این دو روایت از نظر سند ضعیفند و به‌وسیله‌ی آن‌ها نمی‌توان حکم به وجوب نمود.

بقیه‌ی روایاتی که حکم تأدیب را بیان می‌کنند، از جهت حکم اجمال دارند. به‌نظر می‌رسد در صورتی که تمام شرایط تأدیب (که بعداً به آن می‌پردازیم) لحاظ شود، تأدیب مستحب خواهد بود. زیرا وقتی که تأدیب با توجه به هدفش و شرایطش مورد توجه قرار بگیرد، باعث تکامل و اصلاح کودک می‌گردد و بدین جهت انجام آن بر عدم انجام آن ترجیح پیدا می‌کند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ هـ. ق، ص ۴۲۵).

۷. شرایط تعزیر

۷.۱. نوع تعزیر کودک

بین فقها درباره‌ی تعزیر نسبت به افراد مکلف اختلاف است؛ آیا تعزیر آن‌ها منحصر در ضرب و زدن است یا می‌توان به وسیله‌ی دیگر مانند توبیخ، حبس و جریمه آن‌ها را تعزیر نمود (انصاری، ۱۳۸۵ هـ.ش، ص ۲۰۹-۲۷۲).

ظاهراً در مورد تعزیر کودک این اختلاف وجود ندارد. زیرا عبارت «در (جرائم دارای) حدود بر طبق سنش و سن پانزده سالگی به او تازیانه می‌زنند» در روایت یزید کناسی دلالت دارد بر این‌که تعزیر کودک باید به وسیله‌ی ضرب انجام شود. مؤید این مطلب تعبیر «يُجْلَدُ الْغُلَامُ دُونَ الْخَدِّ»، «يُضْرَبُ الْغُلَامُ دُونَ الْخَدِّ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ.ق، ج ۲۸، ص ۸۲) «جَلِدَ الْغُلَامَ دُونَ الْخَدِّ» (نوری، ۱۴۰۸ هـ.ق، ج ۱۸، ص ۴۷)، درباره‌ی تعزیر کودک است که همگی مجازات کودک را منحصر در ضرب می‌شمارد.

هم‌چنین به وسیله‌ی این قرائن، منظور از تعزیر کودک که در برخی روایات دیگر و فتاوی فقها به‌طور مطلق آمده روشن می‌گردد. به فرض تعزیر معنای مطلقى داشته باشد و تنها منحصر به ضرب نباشد، شرط این‌که بتوان از اطلاق آن استفاده کرد، این است که مقدمات حکمت تمام باشند و از جمله مقدمات حکمت این است که قرینه‌ای وجود نداشته باشد که سبب انصراف یا تقیید کلمه‌ی مطلق بشود (سبحانی، ۱۴۲۶ هـ.ق، ص ۱۲۵). بنابراین حال که قرینه‌ای بر اطلاق کلمه‌ی تعزیر وجود دارد باعث می‌شود که نتوان از اطلاق آن استفاده نمود و باید به قدر متیقن که عبارت از ضرب باشد اکتفا کرد.

۷.۲. شدت ضرب در فقه

در روایت کناسی این‌گونه ذکر شده است: «در (جرائم دارای) حدود بر طبق سنش و سن پانزده سالگی به او تازیانه می‌زنند». این روایت می‌رساند که در مورد تعزیر کودک باید رعایت سن و سالش و نیز رعایت قدرت بدنی او بشود. بنابراین تعزیر همه‌ی کودکان با هم متشابه نیست. بلکه تعزیر کودک بر حسب طاقت و توانش فرق می‌کند.

در روایت حلبی نیز این‌گونه وارد شده بود: «حضرت تازیانه را از وسط یا از ثلث آن می‌گرفت، سپس به اندازه‌ی سن و سالشان آن‌ها را می‌زد و حضرت حدی از حدود الهی را تعطیل نمی‌کرد». این روایت نیز می‌رساند که نمی‌توان کودک را همانند انسان بالغ تعزیر

نمود و باید تعزیر او از انسان بالغ خفیف‌تر باشد. بنابراین معیار اصلی این است که نباید کودک را بیش از توان او و به اندازه‌ای تعزیر افراد مکلف تعزیر نمود. اما این که کم‌تر از این مقدار تا چه مقدار، شدتی از ضرب جایز است، به نظر می‌رسد که این امر به تعزیرکننده واگذار شده است و باید رعایت مصلحت را بکند. ظاهراً رعایت مصلحت در دو جنبه مهم است؛ یکی شدت به گونه‌ای باشد که کودک متنه شده و از عمل زشت خود دست بردارد و دیگر این که افراد دیگر (مخصوصاً کودکان دیگر) که عمل زشت کودک را دیده‌اند نیز متنه شده و مرتکب عمل زشتی که کودک شده نگردند. بنابراین در کم‌تر از معیار اصلی که ذکر شد تا هر درجه شدتی که یقین یا ظن غالب حاصل شود که کودک و افراد دیگر متنه شده‌اند، تعزیر جایز است و بیش‌تر از آن حرام می‌باشد.

۷.۳. مرتبه‌ی تعزیر در فقه

در مورد جرائم دارای حدود، تنبیه به صرف اثبات عمل واجب می‌شود و دیگر نوبت به مراتب دیگر نمی‌رسد ولی در مورد تضييع حقوق الناس در صورتی که احتمال تأثیر داده شود، تنبیه جایز نیست و تنها در آخرین مرتبه از روش‌های قابل اعمال می‌توان آن را انجام داد. دلیل این مدعا یکی روایت کناسی است و دیگر روایت حلبی است. همه‌ی این تعابیر می‌رساند در صورتی که کودک جرائم دارای حدود را انجام دهد، ضربش واجب است و نمی‌توان حکم به جواز مراحل دیگر نمود. از قرآینی که در روایت است می‌توان فهمید که منظور از باطل نشدن حقوق الهی اینست که در صورت انجام جرائم دارای حدود باید او را مورد ضرب قرار داد.

اما درباره‌ی تضييع حقوق مسلمین قرائن قطعی وجود ندارد. درباره‌ی تضييع حقوق الناس در روایت کناسی عبارت «حقوقی که بین مسلمین وجود دارد نیز از بین نمی‌رود»، وجود دارد. این عبارت قرائنی ندارد که بتوان فهمید منظور از بین رفتن حقوق مسلمین این است که کودک مورد ضرب قرار بگیرد. بلکه ممکن است منظور از بین رفتن حقوق مسلمین این باشد که باید کاری کرد که کودک حقوق مسلمین را دیگر تضييع نکند، هر چند این کار به وسیله‌ی نهی توبیخ یا اموری مانند آن باشد. بنابراین با وجود شک (در این که آیا می‌توان در اولین مرتبه‌ی حکم به تعزیر کودک داد یا نه) باید با توجه به عنوان اولیه‌ی حکم به حرمت داد و تعزیر تنها در مرتبه‌ی آخر جایز بلکه واجب است.

۷.۴. کمیت تعزیر کودک

در مورد لواط کودک این‌گونه وارد شده که امیرالمؤمنین "علیه السلام" پسر را به مقدار کم‌تر از حد زد (حر عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۲۸، ص ۱۵۶). در مورد زنا کودک نیز وارد شده است: «کودک به مقدار کم‌تر از حد، شلاق می‌خورد» (همان، ص ۸۱). روایات دیگری نیز شبیه به همین مضمون در مورد زناى کودک وارد شده است که قبلاً به برخی از آن‌ها اشاره شد. همه‌ی این روایات می‌رساند که تعزیر کودک تا مقدار کم‌تر از حد جایز است و البته به این دلیل که هر روایتی ناظر به حد خاص خود است، کم‌تر بودن از مقدار حد باید با توجه به عمل کودک مورد توجه قرار بگیرد. تعزیر تنها تا مقداری جایز است که کودک و افرادی که عمل را مشاهده نمودند، متنبه گردیده و از انجام آن عمل دست بکشند. نباید تعزیر به مقداری برسد که باعث ایجاد ضرر متناهی نسبت به کودک شود. البته نسبت به کودک دو نوع ضرر متصور است. نوع اول ضرری است که به طبع تعزیر برمی‌گردد؛ یعنی هر کودکی را که تعزیر کنند ممکن است دچار درد و یا ناراحتی‌های روحی و مانند آن بشود که این‌گونه از ضرر در نسبت با تعزیر کودک از او برداشته نشده است. اما نوع دوم ضرری است که گاهی ایجاد می‌شود و به طبع تعزیر بر نمی‌گردد، بلکه به ضعف بدنی و یا روحی فرد تعزیر شونده برمی‌گردد که این ضرر نسبت به تعزیر شونده برداشته شده است.

۷.۵. سن تعزیر

روایاتی که به وظایف تأدیبی ولی اشاره دارد، بعد از زمان شش یا هفت سالگی را از سنین تربیت و تأدیب به حساب می‌آورد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به این روایت اشاره کرد: «فرزندت را تا شش سال رها کن. سپس شش سال مراقب او باش. پس او را به ادب خود تأدیب کن. اگر قبول نکرد نسبت به او مسئولیتی نداری» (همان، ج ۲۱، ص ۴۷۳). چه بسا بتوان گفت از این روایات فهمیده می‌شود که به سبب این که ولی در شش سال اول وظیفه-ی تربیتی نسبت به فرزندش ندارد، بنابراین نمی‌تواند او را تعزیر نماید. اما باید گفت روایات بسیاری به‌طور مطلق و بدون ذکر شرط سنی وظایف تربیتی و تأدیبی را مطرح می‌کنند (همان، ص ۴۷۶) و این روایات مطلق‌اند. اما روایتی که در بالا بدان اشاره شد مقید است، زیرا در آن سن تأدیب را مقید به بعد از سنین شش می‌کند. به‌نظر می‌رسد روایت مقید نمی‌تواند روایات مطلق را تقیید بزند، زیرا تقیید در جایی است که یکی از جمله‌ها سالبه و

دیگری موجب باشد. در حالی که در این‌جا هر دو موجب هستند (مظفر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۰).

برخی امکان داده‌اند که روایت کناسی و حلبی از کودک غیر ممیز انصراف داشته و از ابتدا شامل کودک غیر ممیز نشود (مؤمن قمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۳ و ۴۳۶). باید گفت که هر چند اصل عدم انصراف باعث می‌شود که ما به این انصراف یقین نکنیم، ولی از آن جهت که عنوان اولیه‌ی حرمت است و باید به زوال آن و جایگزینی عنوان ثانویه (جواز تعزیر) به جای عنوان اولیه یقین حاصل شود، صرف احتمال انصراف در این روایت سبب می‌شود که این یقین حاصل نگردد. در نتیجه در مورد کودک غیر ممیز عنوان اولیه که همان حرمت باشد جاری می‌گردد.

۷.۶. علم به حرمت

فقها در برخی از حدود، شرط اجرای حد را علم به حرمت ذکر کرده‌اند (نجفی، بی‌تا، ج ۴۱، ص ۲۶۱ و ۴۵۰). همچنین برخی فقها در برخی موارد تعزیر این شرط را ذکر نموده‌اند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۱۲، ص ۳۶۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۷، ص ۳۳۱ و ج ۹، ص ۱۸۶؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱۳، ص ۱۱؛ طباطبائی، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۱۲، ص ۲۷۷).

ظاهراً دلیل این شرط در نزد فقها قاعده‌ی «درء الحدود بالشبهه» باشد؛ یعنی ما با عدم علم به حرمت، شک در جواز تعزیر یا حد می‌کنیم و با وجود شک نمی‌توان حکم به حد یا تعزیر نمود. در مورد تعزیر کودک نیز همین قاعده می‌تواند جاری می‌شود.

۸. شرایط تأدیب

۸.۱. کمیت تأدیب

در روایت اسحاق تأدیب به پنج ضرب منحصر شده است. در روایت حماد بن عثمان نیز این مقدار به پنج یا شش ضرب منحصر شده و در روایت امام باقر "علیه السلام" نیز تأدیب منحصر در ده ضرب شده است.

در روایت‌هایی که در تأدیب کودک واقع شده، تشخیص ارجحیت مشکل است و اصل اولیه بر حرمت می‌باشد. از این رو باید روایت اسحاق که تنها تا پنج ضرب رخصت می‌دهد، پذیرفت. ولی از آنجایی که مشاهده نشده هیچ فقیهی به روایت پنج ضرب فتوا دهد، حکم نسبت به آن مشکل است. از این رو به نظر می‌رسد که روایت حماد که پنج یا شش ضرب را

جواز می‌دهد، بهترین نظریه باشد. البته این مقدار مربوط به غیر از معلم است. در مورد معلم نیز کمیت تأدیپ بر طبق روایت سکونی تا سه ضرب جایز است و بیش‌تر از این مقدار جایز نیست.

باید گفت پنج یا شش ضرب در مورد ولی و وصی و سه ضرب در مورد معلم، یکی از شرایط کمیت تأدیپ است که حداکثر مقدار تأدیپ را می‌رساند. علاوه بر آن بیش‌تر از مقداری که مؤدب دانست که تأدیپ اثرش را گذاشته و کودک متنبه شده، تأدیپ جایز نیست؛ مثلاً اگر با یک ضرب این اثر حاصل شد، بیش‌تر از یک ضرب جایز نخواهد بود.

۸.۲. کیفیت تأدیپ

تأدیپ در اصطلاح خاص ضربی همراه با رفق است که روایت حماد بن عثمان نیز به این امر تصریح می‌کند.

رفق در لغت ضد خشونت (قرشی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۱۰) و به معنی مهربانی کردن (مهیار، ۱۴۱۰ هـ. ق، ص ۴۵) نرمی کردن و لطافت یک عمل (فراهیدی، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۵، ص ۱۴۹) آمده است. بنابراین تأدیپ‌کننده باید رعایت نرمی و مهربانی را بنماید. برخی از فقهای معاصر در این جهت گفته‌اند که شدت ضرب به‌گونه‌ای باید باشد که موجب دیه نشود؛ یعنی تأدیپ نباید به حد سرخ شدن و مانند آن برسد (خمینی، ۱۴۲۴ هـ. ق، ج ۲، ص ۸۳۲).

هر چند به‌نظر می‌رسد این گفته‌ی فقها از روایت حماد برداشت شده است. ولی در روایت حماد به آن تصریح نشده است. باید گفت روایت حماد فقط رعایت رفق را لازم می‌شمرد. اما این که مصداق رفق در همه‌ی شرایط به این است به حد سرخ شدن منجر نشود، محل تأمل است. زیرا رفق یک اصطلاح است که در عرف‌های مختلف متفاوت است. چه بسا در عرف‌های خاصی حتی به ضربی که سبب سرخ شدن بشود نیز رفق (زدن همراه با نرمی) اطلاق شود. بنابراین رعایت این مقدار در همه‌ی عرف‌ها درست به‌نظر نمی‌رسد، هر چند در بسیاری از عرف‌ها رعایت آن لازم است.

۸.۳. مرتبه‌ی تأدیپ

از آن‌جایی که تأدیپ برای تربیت کودک است و تربیت کودک نیز ممکن است به‌وسیله‌ی راه‌هایی غیر از تنبیه بدنی محقق شود. تأدیپ تنها در آخرین مرحله جایز است. زیرا عنوان

اولیه‌ی تأدیب حرمت است و با وجود راه‌های مؤثر دیگر، غیر از تأدیب شک در مورد جواز آن وجود دارد و با وجود شک نسبت به آن باید به عنوان اولیه‌ی آن؛ یعنی حرمت رجوع کرد.

۸.۴. سن تأدیب

سن تأدیب کودک همانند سن تعزیر او می‌باشد. علاوه بر آن در مورد روزه بر طبق روایات تنها در سن نه سالگی تأدیب مستحب است. البته به شرط این‌که کودک توان روزه را در این سن داشته باشد (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ هـ. ق. ج ۱۰، ص ۲۳۳).

۸.۵. نیت تأدیب کننده

در روایت مرسلی از پیامبر "صلی الله علیه وآله وسلم" نقل شده که حضرت از ادب در هنگام غضب نهی فرموده‌اند (همان، ج ۲۸، ص ۴۷). این روایت مرسله است اما مطابق قاعده است. زیرا ما شک می‌کنیم آیا نیت عدم تشریف و قصد اصلاح شرط است یا نه؟ از آنجایی‌که دلیلی بر نبودن این شرط نداریم باید طبق عنوان اولیه، نیت عدم تشریف و قصد اصلاح را شرط بدانیم (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ. ق. ج ۱۳، ص ۱۸۰؛ نجفی، بی تا، ج ۴۱، ص ۴۴۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ هـ. ق. ج ۲۸، ص ۳۷ و ۳۸).

۸.۶. احتمال تأثیرگذاری

مؤدّب باید احتمال تأثیرگذاری تأدیب را در نسبت با فعل کودک بدهد، تأدیب برای تربیت کودک می‌باشد و با وجود عدم احتمال هدف از تأدیب محقق نمی‌شود. زیرا با وجود عدم تأثیر، شک می‌کنیم که آیا تأدیب جایز است یا نه و با وجود شک به عنوان اولیه که حرمت است، رجوع می‌کنیم. البته منظور از این احتمال ظنی است که عموم مردم به آن اعتماد می‌کنند و گرنه صرف هر احتمالی ولو این‌که ضعیف باشد، مجوز اجرای تأدیب نیست.

نتیجه

آنچه که از مفاهیم اسلامی و آیات قرآن کریم و روایت‌های پیامبر مکرم اسلام "صلی الله علیه وآله وسلم" و سیره‌ی ائمه معصومین "علیهم السلام" برمی‌آید، کودک دارای عواطف لطیف اخلاقی است که در بستر زمان به صورت مرحله‌ای و گام به گام شکل گرفته و به شکوفایی و رشد می‌رسد. این رشد نیازمند محیط آموزش و پرورش سالم و مناسب است تا به تدریج

از بالقوه به بالفعل درآید. هم‌چنان که بدن کودک برای سالم ماندن به انواع غذاها نیازمند است، برای رشد فکری او نیز باید بستر و محیط را آماده نمود و اسباب و لوازم مناسب را در جهت حصول به این نتایج مهیا کرد. علی‌رغم این‌که مکتب اسلام حقوق کودک را با ویژگی‌های گسترده نگاه می‌کند و نگاه ژرفی را در مواجهه با شخصیت کودک در نظر می‌گیرد. ولی باید توجه داشت که در شرایط مختلف و برداشت‌های غلط یا تفاسیر نامناسب از برخی واژه‌ها یا مفاهیم سبب شده از نیت‌های معصومانه‌ی کودکان سوء استفاده شود. بیش‌ترین اجحافی که در جوامع اسلامی نسبت به حقوق کودک مشاهده می‌گردد، ناشی از تفاسیر غلط از حقوق کودک یا نبود قانون مدون که حامی کودکان و نوجوانان باشد، می‌باشد. اما در دهه‌های اخیر نگرش‌های جدیدی در حمایت از حقوق کودکان پدید آمده است و ملل اسلامی نیز همگام با جوامع جهانی سعی دارند با نگاه‌های نو نسبت به حقوق کودکان و توسعه‌ی آن به گونه‌های مختلف اقدام نمایند.

فقه امامیه تنبیه کودک را به‌طورکلی ممنوع نکرده است، بلکه با توجه به شرایط و ضوابط خاصی ممنوعیت آن را برداشته است. این شرایط و ضوابط با توجه به تفکیک دو عنوان تعزیر و تأدیب به صورت ذیل می‌باشد:

۱. کمیت و کیفیت تنبیه به عنوان تأدیب، سبک‌تر از کمیت و کیفیت تنبیه به عنوان تعزیر است. تأدیب در کیفیت با نرمی و مدارا و در کمیت تنها تا شش ضربه می‌باشد. اما تعزیر تا کم‌تر از مقدار حد مربوطه نیز جایز است و کیفیت آن مقید به اموری مانند رفق نشده ولی به‌وسیله‌ی قواعدی مانند لاضرر تعدیل شده است.

۲. تعزیر کودک تنها در جرائم دارای حد و در مواردی که باعث تضییع حقوق مسلمین است، می‌باشد و موارد تأدیب شامل بقیه‌ی مواردی است که نسبت به مکلفین معصیت به حساب می‌آید.

۳. حکم تعزیر کودک، وجوب و حکم تأدیب، استحباب است.

۴. مرتبه‌ی تنبیه تنها در جرائم دارای حد، در اولین مرتبه و در موارد دیگر در آخرین مرتبه قرار دارد.

۵. تعزیر کودک توسط حاکم و ولی کودک و تأدیب او توسط پدر، معلم و وصی جایز می‌باشد.

۶. تعزیر مقید به شرایطی از جمله انحصار آن در ضرب، رعایت توان جسمی روحی کودک، رعایت مصلحت کودک و اطرافیان، رسیدن او به سن تمیز و علم کودک به حرمت است و

تأدیپ علاوه بر این‌ها به اموری مانند نیت اصلاح در تأدیپ‌کننده و احتمال تأثیرگذاری، مشروط می‌باشد.

منابع

۱. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۲.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، ج ۱، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۱ و ۴.
۳. اراکی، محمد علی، *المکاسب المحرمة*، ج ۱، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۱.
۴. اشتهازدی، علی پناه، *مدارک العروة*، ج ۲، تهران، دارالأسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۵.
۵. اصفهانی کمپانی، محمد حسین، *حاشیة کتاب المکاسب*، ج ۲، قم، محقق، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۲.
۶. انصاری، مرتضی، *کتاب الصوم*، ج ۱، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری ۱۴۱۳ هـ. ق.
۷. _____، *کتاب المکاسب*، ج ۱، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۲.
۸. انصاری، قدرت‌الله، *تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزاء*، ج ۱، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۹. تبریزی، جواد بن علی، *أسس الحدود و التعزیرات*، ج ۱، قم، دفتر مؤلف، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۱۰. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۱، قم، مؤسسه آل‌البتیت "علیهم السلام"، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۲۰، ۲۷، ۲۸.
۱۱. حلبی، ابو الصلاح تقی‌الدین بن نجم‌الدین، *الکافی فی الفقه*، ج ۲، اصفهان، بی‌نا، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۱۲. حلبی، حمزه بن علی حسینی، *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*، ج ۲، قم، مؤسسه امام صادق "علیه السلام"، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۱۳. حلی (علامه)، حسن بن یوسف، *قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۴.
۱۴. _____، *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۴ و ۹.
۱۵. حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف اسدی، *إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ هـ. ق، ج ۴.
۱۶. حلی، محقق نجم‌الدین جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۱، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۲ و ۳.

۱۷. _____ نکت النهایة، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۱۸. حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، ج ۲، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمية، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۱۹. خمینی، سید روح الله موسوی، توضیح المسائل (المحشی)، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۴ هـ. ق، ج ۲.
۲۰. خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۱، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۷.
۲۱. خوبی، سید ابو القاسم موسوی، المکاسب (مصباح الفقاهة)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۳.
۲۲. _____ مبانی تکملة المنهاج، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۲۳. راشد صیمری، مفلح بن حسن، غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام، بی‌جا، بیروت، دار الهادی، ۱۴۲۰ هـ. ق، ج ۳.
۲۴. روحانی، سید مهدی حسینی، رساله فی أن الوتر ثلاث رکعات، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۲۵. سبحانی، جعفر، الموجز، قم، مؤسسه الامام الصادق "علیه السلام"، ۱۴۲۶ هـ. ق.
۲۶. سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۱، قم، دفتر آیه الله سبزواری، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۳ و ۲۱ و ۲۸.
۲۷. سعدی، ابو جیب، القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۲۸. سلار، حمزة بن عبد العزيز ديلمی، المراسم العلوية و الأحكام النبوية فی الفقه الإمامی، بی‌جا، قم، منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۲۹. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۲.
۳۰. _____ ذکرى الشيعة فی أحكام الشريعة، ج ۱، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۲.
۳۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۲، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۳ و ۷ و ۱۱.
۳۲. _____ رسائل الشهيد الثانی، ج ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱ هـ. ق، ج ۱.
۳۳. صدر، سید محمد، ماوراء الفقه، ج ۲، بیروت، دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۲۰ هـ. ق، ج ۹.

۳۴. طباطبائی، سید علی بن محمد بن ابی معاذ، *ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل*، ج ۲، قم، مؤسسة آل البيت "علیهم السلام"، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۹ و ۱۲ و ۱۶.
۳۵. طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرین*، ج ۱، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۲.
۳۶. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الإمامیه*، ج ۲، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ هـ. ش، ج ۸.
۳۷. _____، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى*، ج ۲، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۰ هـ. ق.
۳۸. _____، *رجال الشيخ (الأبواب)*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۳۹. عطاران، محمد، *آرای مریبان بزرگ مسلمان درباره‌ی تربیت کودک*، ج ۱، تهران، مدرسه، ۱۳۷۱ هـ. ق.
۴۰. عمیدی، سید عمید الدین عبد المطلب بن محمد اعرج حسینی، *کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۳.
۴۱. فاضل لنکرانی، محمد موحدی، *الحدود (تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة)*، ج ۲، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار "علیهم السلام"، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۴۲. فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۴۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، ج ۲، قم، منشورات الهجرة، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۴ و ۵.
۴۴. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۱، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۱۲ هـ. ق، ج ۳ و ۴.
۴۵. قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه، *فقه الرضا "علیه السلام"*، ج ۲، مشهد، مؤسسة آل البيت "علیهم السلام"، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۴۶. _____، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۴.
۴۷. کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین عاملی، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، ج ۲، قم، مؤسسة آل البيت "علیهم السلام"، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۳ و ۱۲.
۴۸. کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز، *رجال الکشی*، ج ۲، مشهد، مؤسسه نشر، ۱۴۹۰ هـ. ق.
۴۹. گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی، *الدر المنضود فی أحكام الحدود*، ج ۱، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۵۰. مؤمن قمی، محمد، *مبانی تحریر الوسیلة*، ج ۳، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۲.

۵۱. مجلسی اول، محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی، *روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه*، ج ۲، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشان پور، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۵۲. محقق خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، ج ۱، بی‌جا، مؤسسه آل‌البتیت "علیهم السلام"، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۵۳. محمود عبد الرحمان، *معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة*، ج ۲، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۵۴. مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین، *السرقة علی ضوء القرآن و السنة*، ج ۱، قم، بی‌نا، بی‌تا.
۵۵. مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، ج ۳، بی‌جا، اسماعیلیان، بی‌تا.
۵۶. مغنیه، محمد جواد، *فقه الإمام الصادق "علیه السلام"*، ج ۳، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۵۷. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۵۸. منتظری، حسینعلی، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الاسلامیة*، ج ۲، قم، مرکز العالمی للدراسات الإسلامیة، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۵۹. مهیار، رضا، *فرهنگ ابجدی عربی - فارسی*، ج ۱، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ هـ.ق.